

از لابلای یادداشت ها و نیشته های روزمره ام

نتایج و دورنمای سیاست ایالات متحده در کشور ما

نحوه و چگونگی تپش نبض قضایای کنونی

سرشت نقشه ها و طرح های آینده

قبل از مطالعه و بررسی مسایل کلی، این مسأله را باید مورد ارزیابی موشگافانه قرار داد که ممکن مباحث در باره آینده کشور در پرتو مسایلی نظیر افزایش حملات شورشیان، عوامل و موانع سیاسی و اقتصادی کشور و برداشت های منفی نسبت به دورنمای آن مطرح بحث قرار گیرد. گرچه تلاش ها و تعهدات سازمان های بین المللی همچنان برای افغانستان از اهمیت زیادی برخوردار می باشد، اما فقدان و نبود هماهنگی و نیز عدم موجودیت یک ستراتیژی کارآمد، مانع پیشرفت شده و دولت و مردم کشور را نومید ساخته است. رسانه ها و نیز تحلیلگران به طرز قابل ملاحظه ای به سمت و سوی این دیدگاه تمایل نشان دادند که جنگ در افغانستان غیرقابل برد است و همچنان چشم انداز بلند مدت کشور را نیز تیره و تار ترسیم می نمایند.

احساس خستگی از جنگ و تمایل به مصالحه در خصوص انتظارات در سطح بین المللی به نظر قوی می رسد. به رغم خوشبینی بوجود آمده، هنوز برای داوری زود است. تعهد متزلزل جامعه بین المللی از چشم دولت و مردم کشور ما و شاید از آن مهمتر، از نگاه شورشیان پنهان نمانده است. اعلام طرح زود هنگام در مورد چگونگی موجودیت و موقعیت نیروهای رزمی خارجی، توانمندی دولت و نیروهای امنیتی کشور بمنظور کنترل اوضاع و متعاقب آن، خروج شتابان نیروهای بین المللی از کشور ما، این خطر را دربر دارد که وضعیت سیاسی و امنیتی آشفته و پرمخاطره ایی برای کشور ما رقم بخورد.

متأسفانه، بنظر می رسد سرنوشت افغانستان طی چند سال آینده درگرو توازن ضعیف قرار داشته باشد. پیشرفت همچنان کند، محدود و شکننده خواهد بود. از سوی دیگر عواملی نظیر ترورهای سیاسی، کشتار وسیع یا چرخش جهت گیری جنگ سالاران می تواند به تنهایی و یا در ترکیب با یکدیگر، امید به هرگونه پیشرفت را نقش بر آب سازد. گرچه قسمت اعظم تفکر منطقه ای دلگرم کننده دولت اوباما در مورد افغانستان بطور کلی به پاکستان بستگی دارد، اما خود این کشور دستخوش مشکلات زیادی می باشد.

شاید تنها تضمین واقعی برای تعیین موقعیت ستراتیژی جدید ایالات متحده با توجه به تجربه جامعه بین المللی طی سال گذشته این باشد که تلاش های سیاسی، نظامی و عمرانی در افغانستان و اطراف آن در آینده به ثمر نشینند، زیرا در صورتی که این تلاش ها با مانعی برخورد کند، روندی کند پیدا نموده،

نتایج حاصله از انتظارات اولیه نیز بسیار کند و بطی باشد که در این صورت و موجودیت چنین حالتی، ستراتیژی مزبور شانسی برای موفقیت نخواهد داشت.

این مسأله قابل یادآوری می باشد که با کاهش نیروهای جنگی غربی در افغانستان، انتظار می رفت تا اوضاع در کشور بیش از هر زمان دیگر متشنج گردیده و منجر به تشدید بی ثباتی در منطقه گردد که این بخودی خود، به مفهوم وسیع کلمه، سیاست ایالات متحده در افغانستان و آسیای مرکزی را مورد داوری و قضاوت قرار داده و همچنان شکل بندی های نوین ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک در بخش های مختلف منطقه پورو- آسیا عرض اندام خواهد نمود.

در اینجا سوالی مطرح می گردد که ایالات متحده برای افغانستان و کشورهای همجوار و در مجموع برای منطقه چه به ارمغان آورد؟ موفق به حل و فصل چه معضلاتی گردیده و آیا قادر به حل و فصل قضایای جدیداً در حال تکوین می باشد؟ همچنان باید متذکر گردید به چه نحوه ایی وضعیت و حالات موجوده افغانستان بر کشورهای آسیای مرکزی تأثیر گذار بوده و در عرصه های مختلف کشورهای نامبرده چه اهدافی را به ثمر خواهد نشانند؟ به همین جهت و همین دلیل، طرح ها و پیشبینی هایی را که بمنظور بررسی و مطالعه سیاست و فعالیت های ایالات متحده در افغانستان و آسیای مرکزی و مسایل و مواردی را که در مورد کشور ما مطرح بحث قرار داده می شود، باید مطمح نظر قرار داد.

در این خصوص، سوال هایی متعدد دیگری در مورد سیاست ایالات متحده در افغانستان نیز ذهن همه را بخود مشغول داشته و جلب توجه می نماید که آنها را نباید از نظر دور نگذاشت، می توان پرسش هایی را مطرح بحث قرار داد، از جمله اینکه نتایج عملکرد مبارزه ضد تروریستی به چه نحوه ایی تفسیر می گردد؟ از لحاظ عملی در نتیجه اجرا و راه اندازی عملیات های جنگی و نظامی، ایالات متحده به دستیابی چه مورد و یا مواردی نایل گردید؟ آیا می توان درباره دورنمای مذاکرات صلح کشور امیدوار بود؟ آیا حصول توافقی در مورد، امکان پذیر می باشد؟ آیا "طالب" ها بر خروج قطعی و کامل قوت های خارجی از کشور همچنان بر موضعگیری قبلی شان تأکید خواهند ورزید؟

قبل از ارائه پاسخ به سوالات مطروحه، تذکر این مطلب از اهمیت شایانی برخوردار می باشد که کمپاین متذکره در نوع خود اصلاً عملکرد بین المللی نبوده و صرفاً بمثابه اقدام نظامی ناتو (در رأس ایالات متحده) محسوب گردیده و در اطراف و حوالی آن، سلسله کشورهای دیگر بمنظور جلب رضایت خاطر و آشننگتن و بدست آوردن مقادیر پولی و مادی از جانب ایالات متحده، حاضر به هر نوع خدمتگذاری می باشند. آنها چنین می پندارند که قادر خواهند شد تا در کشورهای شان صدای اعتراض بر علیه ایالات متحده را در گلو خفه نموده و در صورت نیاز در براندازی رژیم های "نامطلوب (!)"، ایالات متحده را یاری رسانند.

در مجموع، نتایج موجودیت پانزده ساله قوت های نظامی خارجی در کشور را ذیلاً می توان برشمرد:

- ایالات متحده، بیش از این در هژمونی قرار ندارد؛

- افغان ها مسایل و معضلات موجود در کشور را باید خود (با "عرق و خون خویش") حل و فصل نمایند؛

- ایالات متحده با استفاده از فرصت بمنظور تحکیم تسلط و کنترلش بر مناطقی که با داشتن منابع اولیه غنی می باشد، از هیچ عملی روگردان نمی باشد (به همین منظور، چنین تصور می شود که ممکن حمله های هوایی بر برج های سازمان تجارت جهانی را در داخل خاک آن کشور سازماندهی نموده باشند).

مسأله دیگر به موضوع مذاکرات ارتباط می‌گیرد، بگمان اغلب، توافق میان ایالات متحده و "طالب"ها امکان پذیر بنظر می‌رسد. "طالب"ها ممکن بعضی از شرایط ایالات متحده را بپذیرند. بچ پنج ایالات متحده در مورد حقوق بشر در گام‌های بعدی و در بخش دوم پلان مطرح می‌باشد. عمده‌ترین مسأله برای ایالات متحده عبارت از اجرای عملی وظایف سیاسی ذیل می‌باشد:

تحکیم مواضع در آسیای مرکزی، نظارت بر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و چین و اجرای عملی سیاست و عملکرد "چماق و شلاق" در قبال پاکستان و ایران. اما "طالب"ها در پیش زمینه، خواهان پایان حضور خارجی‌ها و ایجاد نظم منحصر بفرود خودشان می‌باشند.

این مسأله را نباید از نظر دور داشت که حتی با خروج کامل قوای خارجی از افغانستان، به محافظین امنیتی کشورهای متذکره بمنظور حفاظت و نگهداری از تأسیسات موجود آنها در کشورما نیاز می‌باشد، بنه‌آن، حفظ موجودیت عده‌ایی شامل تفنگداران دریایی ایالات متحده، همکاران و کارمندان سازمان سی.آی.ای. و عده‌ایی از سربازان ایالات متحده در سرزمین افغانستان، اولویت‌های کاری نظامیان امریکایی را تشکیل می‌دهد. ایالات متحده در افغانستان موجود بوده و همچنان به حضورش در کشور ما ادامه می‌دهد. واقعیت وجودی آن کشور در اراضی افغانستان، جز ستراتیژی منطقوی ایالات متحده محسوب می‌گردد.

این واقعیت، اما بیش از هر موقع دیگر باثبات رسیده که ستراتیژی کنونی ایالات متحده در مورد کشورما و منطقه به بن بست رسیده است. با وجود مصرف وجوه هنگفت (به اندازه و مقیاس چندین میلیارد دلار)، ایالات متحده به هیچیک از اهداف ستراتیژیک ذیل نایل نگردید:

- تغییر رژیم‌ها در پاکستان و ایران؛
- تحکیم پایه‌های حاکمیت کنونی افغانستان؛
- محرومیت عبورچین به منطقه خلیج از طریق پاکستان؛
- ایجاد بی‌ثباتی اوضاع در آسیای مرکزی؛
- تطبیق و اجرای عملی طرح‌های پروژه‌های حمل و نقل و انتقالات پرطمطراق از قبیل "نوبوکو"، "تراسیکا"، تاپی و اعمار ساختمان و ایجاد راه آهن "گوادر-کشک".

درمقابل، اما ایالات متحده در باطلاق جنگ‌های "فرسایشی" بی‌پایان گرفتار گردید. قبل براین توسط کارشناسان امورچنین پیشبینی می‌گردید که اگر در طول مدت زمان پیشرو، در مجموع ستراتیژی جهانی و منطقوی ایالات متحده، بخصوص در مورد افغانستان، تغییرات قابل توجهی رونما نگردد، وضعیت و شرایط در افغانستان، بحرانی و متشنج گردیده و ناکارآمدی سیاست و پالیسی ایالات متحده در افغانستان و در مجموع در آسیای میانه در عمل باثبات خواهد رسید. متأسفانه برای کشورما سناریوی تهیه شده فدرالی ساختن آن در دستور کارقوت‌های خارجی موجود در افغانستان قرارگرفت که در صورت تطبیق، باید کشورعزیز و واحد ما به دو بخش منقسم می‌گردید. در این میان، امریکایی‌ها بمنظور جلوگیری از سقوط کامل افغانستان و مانع گردیدن پیروزی و موفقیت "طالب"ها و پاکستان و همچنان در دورنما، بمنظور ایجاد موانع در قبال غول اقتصادی چین، سعی ورزید تا بیطرفی کامل افغانستان تضمین گردیده، پروسه حل و فصل مسالمت‌آمیز قضایای کشور تحت سرپرستی سازمان ملل آغاز گردیده و در مورد ساختار سیستم سیاسی کشور که در نهایت امر، مطابق آن شرق و جنوب کشور به "طالب"ها و شمال و غرب کشور به مجاهدین تفویض گردد، اما چنین پیشنهادها و طرح‌ها کنون به تاریخ پیوسته است.

در شرایط و اوضاع و احوال کنونی، چنین اقامه دعوا می گردد که بازگرداندن وضعیت بیطرفی کشور ما با تضمین سازمان ملل و عقد قرار دادهایی میان افغانستان و پاکستان شامل نکات ذیل از اهمیت بسزایی برخوردار می باشد: عدم مداخله در امور و مسایل داخلی یکدیگر، عدم تجاوز در برابر یکدیگر و عدم ادعای ارضی علیه یکدیگر. ببینید که با طرح عدم ادعای ارضی علیه یکدیگر، در صدد آنند تا به چشم مردم خاک پاشیده و بصورت غیرمستقیم به "خط دیورند"، بمثابة سرحد رسمی میان افغانستان و پاکستان، حیثیت قانونی و حقوقی قایل گردند که در چنین حالت، از حق تعیین سرنوشت ملت ها، صریحاً چشم پوشی بعمل می آید. متذکر باید گردید که با در نظر داشت واقعیت های موجود، طرح های متذکره در شرایط کنونی در شرف تکوین نبوده و مشکل به نظر میرسد که در دورنماهای مورد نظر نیز از قوه بفعل مبدل گردد. اما در حالت کنونی، بحران همچنان در کشور ادامه دارد.

قابل یاددهانی می باشد که در این مقطع، پاکستان به فاکتور مهمی در زمینه فوق مبدل گردیده است. پاکستان بطرز ماهرانه ای میان ایالات متحده و چین به مانور پرداخت. از یکجانب، از چین تحت عنوان بیرون راندن امریکایی ها از افغانستان مبالغ هنگفت مالی و پولی دریافت داشته و از جانب دیگر رضایت خاطر ایالات متحده را بخاطر کمک بمنظور تداوم حضور کشور اخیراً لذر در افغانستان سبب گردید. ستراتیژی پاکستان در مورد افغانستان، بصورت یک کل با ستراتیژی ایالات متحده در تفاوت یکصد و هشتاد درجه یی قرار داشت. سیاست پاکستان بر فدرالی ساختن افغانستان متمرکز بود، در حالیکه ایالات متحده در نظر داشت تا حاکمیت سیاسی گوش فرمانش در کابل مستقر باشد تا آن کشور با قومانده و همچنان یکمک چنین حاکمیتی، پاکستان و کشورهای همجوار افغانستان را مورد کنترول و نظارت همیشگی قرار دهد.

در مورد مذاکرات قریب الوقوع صلح در کشور باید اظهار داشت که این مسأله کاملاً واضح و میرهن است که پروسه مذاکرات صلح میان دولت افغانستان و "طالب"ها که قبلاً آغاز گردیده بود به بن بست مواجه گردید، قرار بود عنقریب مذاکرات و گفتگوهای متذکره از سر گرفته شود، اما به دلایل موجود، این گفتگوها کنون در هاله ای از ابهام قرار دارد. نباید فراموش نمود که توافقات معینی میان ایالات متحده و "طالب"ها امکان پذیر بنظر می رسد و این الترناتیف نیز وجود دارد که "طالب"ها به پیشنهادات مشخص ایالات متحده گردن نهند، چنانچه تذکر بعمل آمد، مسأله حقوق بشر وارد دومین بخش فعالیت های امریکاییان گردیده و در وضع کنونی اجرای وظایف ژئوپولیتیکی ذیل از اولویت های کاری آنها محسوب می گردد:

تحکیم مواضع ایالات متحده در آسیای مرکزی، نظارت بر چین و کشورهای مستقل همسو و اجرای سیاست "چماق و شلاق" در قبال پاکستان و ایران. این مسأله قابل تذکر پنداشته می شود که زمینه و امکانات ورود بخشی از "طالب"ها در تشکیل دولت افغانستان "بمنابه ستون پنجم" پاکستان عملاً مساعد گردیده است. پس از سال ۲۰۱۴، مطابق حدس و گمان های امریکایی کابل در حال سقوط پیشبینی می گردید، بنأء، بصورت غیرمستقیم چنین می پنداشتند که افغانستان طی معاملات با پاکستان، باید بخشی از اراضی مربوط به کشور را به "طالب"ها (پاکستان) واگذار می نمود. در شرایط اینچنینی، بصورت اجتناب ناپذیر، توسط عربستان سعودی و قطر ساختار دولتی- مذهبی مختلطی با شرکت "طالب"ها و بعضی از ملاها از شمال کشور باید ایجاد می گردید. در چنین یک موقعیتی، امریکایی ها باید در ولایت ها و بخش های شمالی و غربی کشور جابجا می گردیدند. قابل یادآوری می باشد که

در وضعیت اینچنینی، جنگ و برخوردهای مسلحانه بصورت اجتناب ناپذیری در امتداد سرحدات شمالی و جنوبی کشور تداوم حاصل می نمود. با سقوط شرق و جنوب افغانستان، بخش های یادشده به جانب "طالب" ها و پاکستان رو می آوردند و به نظر می رسید که قاچاق و تجارت جهانی مواد مخدر و صدور تروریسم، بصورت کامل در اختیار پاکستان قرار می گرفت که بصورت قطع، برای امنیت و صلح جهانی تهدید قابل توجهی محسوب می گردید.

نباید بصورت منحصر بفردی در مورد نتایج مثبت و منفی کمپاین ضد تروریستی در کشور اندیشید، بلکه می توان جهات مثبت و منفی عملکرد چهارده ساله قوای نظامی ناتو(در رأس ایالات متحده) را سبک و سنگین نمود. جهات مثبت:

- اضمحلال گروه های تروریستی مستقر در اراضی افغانستان؛

- حفظ وضع موجود کشور های منطقه؛

- محلی سازی جنگ محدود به افغانستان؛

- ایجاد و رشد بعضی از زیرساخت های اقتصادی.

جهات منفی:

- ازدیاد روز افزون تولید و قاچاق مواد مخدر؛

- تشدید بیش از پیش تنش و تشنج در منطقه؛

- عدم موفقیت در دستیابی به اهداف عمده و اساسی.

بنأء، نتیجه گیری کلی اینکه، کارزاری که بمنظور دستیابی به کلی ترین اهداف آغاز گردیده بود، ناتمام ماند و همچنان قادر بدان نشدند تا "مسأله افغانستان" را مورد حل و فصل قطعی و کلی قرار دهند.

در مورد مذاکرات و گفتگوها مجدداً متذکر باید گردید که امریکایی ها در آغاز، تداوم و انجام مذاکرات و گفتگوهای جداگانه ید طولاً دارند. مثال های متعددی را در مورد متذکره می توان یادآور گردید که از جمله ادامه گفتگو با "برادران مسلمان" مصر و مذاکره و گفتگو با مجاهدین طی سال های هشتاد از جمله آنها می باشد. پرسش دیگری که در اینمورد مطرح بحث قرار می گیرد، یکی هم اینست که اگر چنین گفتگوها با نتایج ملموسی به پایان رسیده، آیا این نتایج بدست آمده طولانی مدت خواهد بود؟ بصورت عمده، چنین پرسش هایی باعث شک و تردید در زمینه می گردد.

قابل یادآوری می باشد که عمدتاً بمثابه یک قاعده، بیشترین تلاش بمنظور درک سیاست ایالات متحده، با تحلیل فورمولبندی ذیل صورت می گیرد:

"۱- تأمین منافع ایالات متحده؛ ۲- چگونه ایالات متحده قادر به دفاع از منافعش می باشد و ۳ - چسان و چگونه می توان در زمینه های یادشده به نتایج دلخواه نایل گردید؟

تذکر این مطلب را نباید فراموش نمود که دو بخش نخست زنجیره های تحلیلی فوق، بمثابه قاعده کلی سیاست خارجی ایالات متحده پذیرفته شده است که در بسیاری موارد، وضاحت دارد. بخش سومی به تعقیب و تداوم منافع اعلام شده و برداشتن نخستین گام ها جهت دستیابی به آنها با استدلال قبلی نه تنها

بصورت انتزاعی مطرح بحث نبوده بلکه حتی نمی توان آنها را بمثابه واقعیت های مرتبط بهم تصور نمود. پس بدین ترتیب، تا هنوز که هنوز است، این مسأله واضح و روشن نگردیده که بمنظور چه ایالات متحده و ناتو به جدا سازی کوسووه از صربستان و تبدیل آن به بخش های کوچک و بی سرو پا طی سال ۱۹۹۹ اقدام ورزیدند؟

تحلیلگران، بصورت قطعی متیقن بودند که ایالات متحده به نحوی حضورش در اروپای شرقی را تأیید می نماید تا بدینوسیله روسیه را دور زده و تهدیدی را علیه نظم جهانی ببار آورد، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد که عامل تهدید و شانتاژ علیه نظم و قاعده کلی امنیت جهانی، بصورت یک کل، انحصارات ایالات متحده پنداشته می شود. اما پس از اینهمه، ایالات متحده نه تنها بمثابه یگانه ابرقدرت باقی نماند، بلکه بصورت تدریجی از اجرای بسا مسایل و موارد در عرصه بین المللی نیز دست برداشت.

با تجزیه و تحلیل مسایل گفته آمده و در نظر داشت تنوع و گوناگونی موضعگیری ها و ابراز نظرها، من حیث المجموع باید متذکر گردید که با موجودیت اینهمه گوناگونی ها میتوان نکات مشترک بسیاری را نیز در آنها مشاهده نمود، بناءً نکات مهم مسایل گفته آمده را ذیل می توان چنین خلاصه نمود:

۱- این مسأله کاملاً واضح و مبرهن گردیده است که ایالات متحده بخصوص با ورود به افغانستان در صدد تحکیم مواضعش در آسیا بمثابه جز لاینفک سیاست خارجی اش تلاش می ورزد، بناءً از فراخوانی کامل نیروهای رزمی ایالات متحده از افغانستان خبری در میان نیست و در مورد امکان تداوم مذاکرات صلح توسط مخالفان مسلح، نیز به مشکل بتوان اظهار نظر نمود؛

۲- نظریه و مفکوره عده دیگری از دست اندرکاران امور مربوط به کشورما، بمثابه یک روش پایدار، تا حدودی متفاوت می باشد، یگانه وجهه مشترک کلیه نظریات ارائه شده در مورد، حاکی از این امرانکار ناپذیر می باشد که اوضاع افغانستان و اطراف آن نهایت مشکل و پیچیده شده است، از مسأله موجودیت قابل توجهی از خطرات (چه داخلی و چه خارجی) نباید چشم پوشی صورت گیرد. در جایی که ایالات متحده با اقدامات و فعالیت هایش در صدد برهم زدن وضعیت کنونی در آسیای مرکزی بوده و همچنان نحوه عملکرد سیاست پاکستان، نقش روبه افزایش چین در تعاملات منطقوی و امکان عدم دستآوردی در مورد و نبود توافق مشخصی در امور مربوط به کشور عزیز ما افغانستان را باید مطمح نظر قرار داد.

۳- عدم تطبیق عملی و عدم دستیابی به اهدافی که در سرلوحه "مبارزه علیه تروریسم" قرار داده شده بود، از جمله: تار و مار کردن گروه های تروریستی مستقر در اراضی افغانستان، حفظ وضعیت کنونی کشورهای منطقه، محلی نمودن جنگ و برخورد مسلحانه در محدوده افغانستان، انکشاف کشور و...

۴- تناقض ستراتیژی ایالات متحده در مورد افغانستان و منطقه، سبب پیچیدگی بیشتر اوضاع گردیده و باعث آن شد تا ناهمخوانی آشکار اهداف، راههای نیل به آنها و نتایج بدست آمده ستراتیژی متذکره، واضح و مبرهن گردد. متذکر باید گردید که دست اندرکاران مسایل بین المللی، مفکوره و آرزومندی ایالات متحده مبنی بر تحکیم مواضعش در آسیای مرکزی را مورد سوال قرار دادند. کم و بیش، یگانه توضیح قیاسی مسأله متذکره این است که ایالات متحده ناگزیر خواهد بود تا بیش از این در تصور گسترش ساحه نفوذش نبوده، بلکه در صدد چاره جویی کاهش حضورش و جبران از دست دادن موارد بدست آمده باشد و این به خیر و صلاحش خواهد بود.

بیست و دوم ماه اپریل سال ۲۰۱۶

